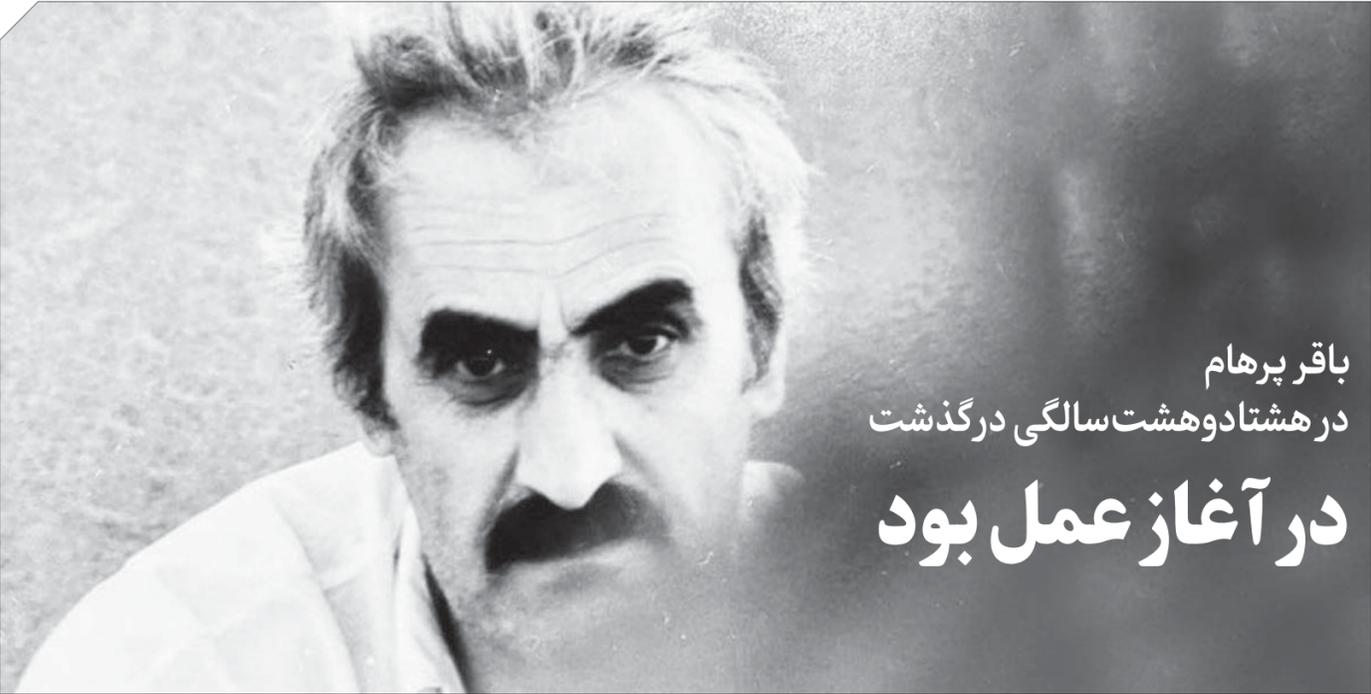


در حاشیه مجموعه مقالات باقر پرهام

## باهم‌نگری و فرهنگ آزادی

شرق: زمستان ۱۳۷۸ مجموعه مقالاتی از باقر پرهام در کتابی با عنوان «باهم‌نگری و یکنانگری» توسط نشر آگه منتشر شد که مقالاتی مربوط به سال‌های مختلف در آن به چاپ رسیده بود. درواقع این کتاب مجموعه‌ای از مقالات پرهام است که به قول خودش در طول ۳۰ سال «قلم‌زنی در این جامعه» نوشته شده است. گرچه هنگام انتشار کتاب، سال‌ها از نوشتن این مقالات به‌خصوص مقالات بخش اول کتاب می‌گذشت، اما پرهام دستی در آنها نبرد و تغییرشان نداد به‌جز در مواردی بسیار جزئی. خود او این مقالات را بر اساس رخداد‌های سیاسی و اجتماعی تقسیم‌بندی کرده است و مقالاتی که در فاصله سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۷ نوشته شده‌اند، در بخش اول قرار داده و مقالات بعدی کتاب هم مربوط به پس از انقلاب‌اند. در مقدمه کتاب که پرهام در برنامۀ ۱۳۷۸ نوشته، به این نکته اشاره کرده که در مقالات بخش اول، ذهنیت ضدسرمایه‌داری و ضدغربی و شیفتگی نسبت به انقلاب چنان شدید است که حاجتی به گفتن ندارد. این مقالات در دوره‌ای نوشته شده‌اند که می‌توان آن را سال‌های جنگ ویتنام، جنگ رهایی‌بخش الجزایر، شکل‌گیری و گسترش نهضت مقاومت فلسطین و سال‌های جنگ سرد دانست. پرهام دربارهٔ مقالات بخش دوم هم نوشته‌که در اینجا «تأثیر انقلاب را… به صورت تشدید و سواوس‌های

فکری نویسنده، تشدید علاقه‌اش به بازنگری و بازاندیشی مفاهیم، تمایلش به بازگشت به تاریخ و جست‌وجوی عمیق‌تر ریشه‌های زندگی حال در گذشته‌های دور، اعتدال فکری و برخوردی انتقادی اما مسئولانه‌تر نسبت به مقولاتی چون حکومت، قدرت سیاسی، انقلاب، غرب، آمریکا، سرمایه‌داری و بورژوازی و مانند اینها، به‌خوبی می‌توان دید». این مقالات همان‌گونه که خود پرهام هم اشاره می‌کند، نموداری است از «مشغله‌های ذهنی» جامعه در طول سه دهه، در یکی از مقالات بخش اول کتاب با عنوان «علوم اجتماعی و کشورهای زیر سلطه»، به صورت نمونه می‌توان نوع نگاه به سرمایه‌داری و امپریالیسم را در آن دوره دید: «اینک سرمایه‌داری در دو جبهه می‌جنگد: در جبهه داخلی خویش، به نفع اقتصاد ملی و جامعه خود، امتیاز می‌دهد و عقب‌نشینی می‌کند اما در جبهه خارجی یعنی در سرزمین‌های زیر سلطه هرچه بیشتر امتیاز می‌گیرد و یا در حفظ و تحکیم امتیازهای قبلی یافشاری می‌کند. و برای این منظور شمشیر دموکلس اتمی را بالای سر بشریت نگاه داشته است. امپریالیسم برای حفظ موجودیت خویش، صرف‌نظر از جنگ تدابیر دیگر هم اندیشیده است. مهم‌ترین آنها به راه انداختن موج به‌اصطلاح استعمارزدایی است؛ یعنی کنارکشیدن خود و پرهیز از حضور مستقیم به منظور بقا و دوام



### باقر پرهام

### در هشتادوهشت سالگی درگذشت

## در آغاز عمل بود



پیام حیدر قزوینی

باقر پرهام، نویسنده، مترجم، پژوهشگر و از چهره‌های مؤثر کانون نویسندگان ایران هفتم خردادماه در آمریکا درگذشت. پرهام از چهره‌های شناخته‌شده روشنفکری ایران در دهه پنجاه بود و در دوره دوم فعالیت کانون نویسندگان ایران عضو هیئت دبیران کانون بود. در کارنامه به‌جامانده از پرهام، ترجمه‌ها و تالیف‌هایی در زمینه‌های جامعه‌شناسی، فلسفه و نقد ادبی دیده می‌شود. او جامعه‌شناسی خوانده بود؛ اما در زمینه‌های نقد ادبی و فلسفه هم آثار متعددی تالیف یا ترجمه کرده بود.

در اواخر دهه پنجاه و سپس از احیای دوباره فعالیت‌های کانون نویسندگان ایران، پرهام نقشی مؤثر در فعالیت‌های کانون داشت. محمدرعی سناپلنو در روایتش درباره دوره دوم فعالیت کانون نوشته بود: «در اوایل سال ۱۳۵۶، در یک مجلس میهمانی، نخستین‌بار باقر پرهام را دیدم. علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی، اسلام کاظمیه، شمس آل‌احمد و تتی چند از هواداران حاج‌سیدجوادی نیز بودند. بحث درباره نامه‌های سرگداه حاج‌سیدجوادی بود که در آن با صراحت و شهامت کم‌سابقه‌ای تضادهای رژیم را مطرح می‌کرد. ضمن صحبت‌ها دریافتیم که این محفل، خود با محفل‌های دیگری از اهل قلم، هنرمندان و روزنامه‌نویسان نیز در تماس است. یک محفل دیگر نیز وجود داشت که بر گرد دکتر فریدون آدمیت شکل گرفته بود. هما ناطق، مصطفی رحیمی، ناصر پاکدامن، نجف دریابندری، منوچهر هزارخانی و دیگریانی با هم جلساتی داشتند. تصور می‌کنم که در همان میهمانی بود که اسلام کاظمیه به کاظمیه خود تحلیلی از اوضاع روز و مسئله حکومت به دست داد.» کاظمیه در آنجا پیشنهاد داده بود که «فعالیت معتدل اهل قلم به صورت دسته‌جمعی» دوباره می‌تواند از سر گرفته شود؛

چراکه شرایط جهانی مانع سرکوب خشن رژیم شاه می‌شود. پس از آن و با درگرفتن چندین جلسه بحث و گفت‌وگو سرانجام دوره دوم فعالیت کانون نویسندگان ایران آغاز می‌شود و در این دوره باقر پرهام نقش پررنگی دارد و در انتخابات‌به‌عنوان یکی از اعضای اصلی برگزیده می‌شود.

پرهام در شب‌های شعر و سخنرانی انستیتوی گوته در مهرماه ۱۳۵۶ نیز حضوری پررنگ دارد. شب نهم این مراسم با سخنرانی باقر پرهام آغاز می‌شود. او در سخنرانی‌اش از اهمیت «عمل اجتماعی» صحبت می‌کند و درواقع سخنرانی‌اش مثل کل آن ده شب نشانه‌ای زودرس از آنچه قرار است رخ دهد، به دست می‌دهد. پرهام در سخنرانی‌اش می‌گوید میان سخن و عمل یا کلام و عمل جدایی وجود ندارد و «ذات معنوی سخن ناشی از ذات عینی زندگی است که خود حرکتی و تکاپویی در واقعیت پیچیده و یفرنج عمل است، نه در خلا اثری الفاظ. هر کلامی، کلام گوینده‌ای است و گوینده کسی است که در زمان و مکان می‌زیزد و عمل می‌کند، و کلام او همانا زندگی اوست؛ یعنی زندگی زمانه اوست.»

پرهام در سخنرانی‌اش میان جامعه‌ای که درگیر سنت‌های منسوخ شده است و جامعه‌ای مترقی تفاوت می‌گذارد. او توسعه‌ جدید را پذیرش آن نوع «تحول اجتماعی و شکل‌بندی اجتماعی» می‌داند که توانایی‌ها و امکانات اساسی انسان و جامعه بشری را آزاد می‌کند و با مد‌گیری صحیح از علم و تکنیک، جامعه را از قید اسارت نیروهای مخرب طبیعی یا مفاسد انسانی رهایی می‌بخشد و اعتبار و حیثیت نسل آدمی را بالا می‌برد. او بینش چنین جامعه‌ای را بینش عمل می‌داند؛ عمل آزاد و خلاق نیروهای اجتماعی در برابر بینش جامعه سنتی که عمل آزاد و خلاق در آن محدود به سیطره کلام ماقبل عمل و مسلط بر عمل و محدودکننده عمل است.

پرهام جامعه‌ای را که از آزادی عمل اجتماعی محروم است، جامعه‌ای می‌داند که به‌آسانی فضای اجتماعی‌اش به فضای توخالی حرف، فضای یکسانی و تکرار، فضای دکماتیزم و جرم فکری، فضای تبلیغ یک طرفه و مسخ‌کننده، فضای عقیم‌شدن فکری و خلاقیت

تبدیل می‌شود. سخنرانی پرهام درواقع دعوتی است به دگرگون کردن مناسبات اجتماعی حاکم در آن دوره و نیز دعوتی است به عمل جمعی و اجتماعی. او در سخنرانی‌اش به «زبان ملاحظه» نقدی ریشه‌ای بر وضعیت سیاسی و اجتماعی ایران در پیش از انقلاب می‌کند. او یک بار در آغاز سخنرانی‌اش اشاره‌ای به وضعیت ایران در

آن دوره می‌کند و در طول سخنرانی‌اش می‌کوشد اشاره مستقیمی به شرایط اجتماعی و سیاسی ایران نکند؛ اما در پایان او دوباره مستقیما به سراغ ایران می‌آید و با یادکردن از انقلاب مشروطه می‌گوید با مشروطه گامی بزرگ برای گذر از جهان منسوخ‌شده برداشته‌ایم و همچنان راهی به جز همان مسیر وجود ندارد. «انقلاب مشروطیت ایران و قانون اساسی ایران گامی بزرگ در جهت گسستن از این جهان‌بینی و ایجاد فضایی آزاد و مناسب برای توسعه اجتماعی بود.

از این رو است که در قانون اساسی ایران، همراه با آزادی اندیشه و بیان، آزادی تجمع و آزادی نشر و انتشار نیز تأکید شده است. ما هنگامی نویسنده، شاعر، محقق، دانشمند، فیلسوف، هنرمند و عالم حقیقی خواهیم داشت که از بنای وطن آزادانه جمع شوند. آزادانه عمل کنند. آزادانه بحث و مجادله کنند، به ایراد و انتقاد بپردازند، آزادانه بگویند، بشنوند، بنویسند، منتشر کنند، بسازند و عرضه کنند، و هیچ نوع محدودیتی در انتخاب موضوع‌های تجربه‌های خود و در نحوه عرضه‌کردن آنها به مردم، جز حدودی که قانون معین کرده، نداشته باشند. تنها از این طریق است که جامعه هویت حقیقی خود را بازخواهد یافت، تنها از این طریق است که سلطه بی‌امان دروغ از جامعه رخت بپرواهد. بست و حقیقت و شناخت واقعی جای آن را خواهد گرفت». پرهام می‌گوید اگر به الگویی از توسعه اجتماعی در جهان باور داشته باشیم، این الگو تنها از این مسیر محقق خواهد شد. او بر نقش و مسؤلیت خود جامعه تأکید می‌کند و می‌گوید هستی هر ملتی در گرو شناخت دقیقی است که آن جامعه از تجربه‌های جمعی و آزادانه‌اش به دست می‌آورد. ده شب شعر و سخنرانی در سال ۱۳۵۶ نقطه عطفی در مسیر رویداد‌های منجر به انقلاب بود و پرهام هم ازجمله روشنفکرانی بود که در برگزاری این شب‌ها نقش داشت.

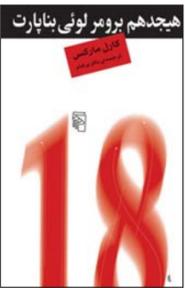
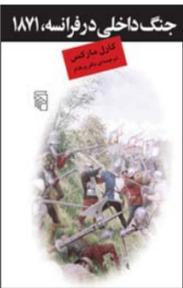
حضور نامستقیم و پوشیده‌اش. این کار به کمک قشر یا طبقه‌ای از عمال و برگزیدگان تربیت‌شده سیاسی و سیاست‌مداران بومی انجام می‌گیرد که نه‌تنها از لحاظ سیاسی در طول زمان طولانی استعمارگری غرب، پیوندهای محکمی با استعمار و امپریالیسم برقرار کرده‌اند، بلکه از لحاظ اقتصادی نیز وابسته و دلال غرب به شمار می‌روند؛ یعنی در سرمایه‌گذاری‌های آن یا در بخشی از منافض شریک هستند و در میان ملت خود از همان مزایای تمدن مادی و فرهنگ معنوی برخوردارند که طبقه بورژوازی پیشرفته غرب از آنها برخوردار است. بدین‌سان تسلط غرب بر کشورهای زیر سلطه تثبیت می‌شود و صورت قانونی به خود می‌گیرد؛ زیرا ظاهرا درمان این کشورها صاحب اختیار خویش هستند و از همه مظاهر دموکراسی غرب الگو و نمونه‌ای در میان آنهاست و نشانه‌های مستقیم و آشکار حضور خارجی در بین آنان کمتر به چشم می‌خورد.» مقالات بخش دوم کتاب موضوعاتی متنوع دارند و از نقد ادبی و ترجمه گرفته تا مباحث جامعه‌شناسی را شامل می‌شوند. پرهام در یکی از مقالات این بخش با عنوان «فرهنگ آزادی و فرهنگ احتناق» نوع نگاهش به مقوله آزادی را از این‌چنین شرح داده: «بهتر است به جای مفهوم آزادی از رابطه آزادی سخن بگوییم؛ رابطه‌ای که محتوای آن را درجه اجبار برخاسته از ضرورت

### پرهام وسه‌گانه مارکس

شرق: «هیجدهم برومر لویی بناپارت» از مشهورترین آثار مارکس و از شاخص‌ترین تحلیل‌های سیاسی او است که به‌طور خاص به فرانسه پس از ۱۸۴۸ مربوط است. در اوایل انقلاب که بازار کتاب‌های مشهور به جلدسفید داغ بود، ترجمه‌ای از این اثر مارکس هم منتشر شد. در سال ۱۳۷۷ باقر پرهام ترجمه دیگری از این کتاب منتشر کرد و در یادداشت ابتدایی کتاب درباره ترجمه دوباره این کتاب نوشت: «آن ترجمه جلدسفید هر کیفیتی که داشت ترجمه‌ای مستقل نبود؛ ترجمه‌ای بود وابسته به یک حزب سیاسی، و به همین دلیل دور از دسترس عامه مردم بود. ما به صلاح جامعه خود نمی‌دانیم که اندیشه‌های مارکس فقط از زاویه گرایش‌های حزبی و به صورت اوراق مخفی در اختیار کسانی که علاقه‌مند به شناختن آنها هستند قرار گیرد». پرهام پیش از این، دیگر اثر مشهور مارکس، «گروندریسه، مبانی نقد اقتصاد سیاسی» را به همراه احمد تدین ترجمه کرده بود. جلد اول این کتاب در سال ۱۳۶۳ و جلد بعدی در سال ۱۳۷۵ ترجمه و منتشر شده بود. پرهام در یادداشت ابتدایی «هیجدهم برومر…» نوشته بود که مارکس به‌رغم نقش فعالی که در جنبش انقلابی کارگران جهان داشت، متفکری کلاسیک است که «شناختش، اگرچه در بسیاری از موارد به حقیقت نپیوسته، آموزشی و آموزنده است» و از این‌رو پرهام معتقد بود آثار او باید جایگاهی شایسته در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی و پژوهشی و نیز در بین عامه مردم داشته باشد. این کتاب در کنار دو اثر دیگر از مارکس، یعنی «جنگ داخلی در فرانسه» و «نبرد طبقاتی در فرانسه» از ارزنده‌ترین تحلیل‌های سیاسی مارکس است. پس از شکست انقلاب‌های سال ۱۸۴۸ و حاکم‌شدن ارتجاع سیاسی در اروپا، مارکس به لندن پناهنده شد و بخشی از آثار مهم نظری‌اش را در همین دوره نوشت. تحولات و مناسبات سیاسی فرانسه پس از ۱۸۴۸ یکی از اولین موضوعاتی بود که مورد توجه مارکس قرار گرفت. در «هیجدهم برومر» مارکس شرح و تحلیلی درخشان از کودتای ۱۸۵۱ لویی بناپارت به دست می‌دهد و به تحلیل قدرتی می‌پردازد که بر تمامی جامعه مدتی سلطه یافته است.

«نبردهای طبقاتی در فرانسه» دیگر اثر مارکس است که این نیز به همین دوره مربوط است. ترجمه پرهام از این کتاب در سال ۱۳۷۹ در نشر مرکز منتشر شد. پس از این چاپ، پرهام ویراست تازه‌ای از این اثر ارائه داد که در چاپ‌های بعدی کتاب اعمال شد. «جنگ داخلی در فرانسه، ۱۸۷۱» سومین و آخرین اثر از تحلیل‌های سیاسی مارکس است که این کتاب نیز با ترجمه پرهام در نشر مرکز منتشر شده است.

مارکس به تحولات فرانسه توجهی ویژه داشت و همان‌قدر که انگلستان را الگویی تکامل اقتصادی سرمایه‌داری می‌دانست، فرانسه را نیز الگویی تکامل سیاسی آن به شمار می‌آورد. پرهام در مقدمه «جنگ داخلی در فرانسه» نوشته بود که مارکس با رویدادهای تاریخی فرانسه آشنایی عمیقی داشت و علاوه بر این، رویدادهای ۱۸۴۸ تا ۱۸۷۱ نیز رویدادهای دوران زمانه خود او بودند. مارکس به‌گونه‌ای دقیق حوادث فرانسه را دنبال می‌کرد و بریده جراید مربوط به آنها را در پرونده‌ای ویژه نگه می‌داشت. پرهام درباره تحلیل مارکس از رویدادهای سیاسی فرانسه در آن دوره نوشته: «بر اساس همین مشاهدات عینی و مطالعه مآخذ و اسناد مربوط به این دوره است که مارکس، در این جستارها، نخست با دقت یک گزارشگر شاهد عینی که رویدادها را پیوسته دنبال کرده و نکات عمده آن را ضبط کرده است، می‌کوشد از آنچه رخ داده دورنمایی کامل برای خواننده ترسیم کند. پس از این گام نخست است که به تحلیل حوادث می‌نشیند و ارتباط آنها را با هم و روابط موجود میان پدیده‌های سیاسی و واقعیت اجتماعی-اقتصادی جامعه را می‌سنجد». پرهام در همین یادداشت توجه مخاطبان ایرانی را به این واقعیت جلب می‌کند که کشوری همچون فرانسه برای رسیدن به دموکراسی راهی دشوار را طی کرده و درواقع آنچه امروز وجود دارد، یک شبیه به دست نیامده است. او می‌گوید این درسی است که از مطالعه تاریخ جهان و تاریخ جنبش‌های رهایی‌بخش می‌توان به دست آورد. پرهام به نکته دیگری هم در این سه اثر مارکس اشاره می‌کند و آن موضوع دولت در تحلیل مارکس است. او می‌گوید این جستارهای سیاسی مارکس پایه تحلیلی لازم برای ورود به مسئله دولت در تئوری مارکسیستی است. او در «هیجدهم برومر» شرحی از فرایند شکل‌گیری، توسعه و گسترش دستگاه دولتی و تبدیل‌شدن آن به ماشینی مستقل از جامعه به دست داده است. پرهام می‌گوید مارکس در نظریاتش بر نکته‌ای تأکید می‌کند که امروز دیگر نه‌فقط حکم او، بلکه «حکم مجموعه دانش اجتماعی کنونی بشر» است و آن اینکه قدرت‌گرفتن دولت‌ها حاصل عمل اجتماعی مردم در قالب جامعه یا اجتماع سیاسی است: «مارکس، برآمدن ناپلئون سوم و رسیدن او به مقام ریاست‌جمهوری فرانسه در برابر کابوینیاک را نتیجه آرای می‌داند که طبقه دهقان فرانسوی، بنا بر تلقی ویژه خود از لویی بناپارت و ربطدادن نام او به نام و آوازه انقلابی ناپلئون اول -که اقداماتی در جهت رهایی دهقانان و کمک به شکل‌گیری اقشار دهقانی خرده‌مالک انجام داده بود- به لویی بناپارت دادند. اما بی‌درنگ می‌افزاید که این نقش تاریخی دهقانان فرانسوی در رکتشیدن لویی بناپارت به‌عنوان رئیس‌جمهور، با اقدامات و نیات اقشار اجتماعی دیگری که مارکس آنان را هواداران حزب نظم می‌نامد، رنگ باخت و خنثی شد. به عبارت دیگر، لویی بناپارت مورد نظر دهقانان که بنا بود از منافع آنان دفاع کند، ناگهان کاندیدای مطلوب حزب نظم برای تأسیس دوباره امپراتوری از کار درآمد». پرهام به این عبارت مارکس اشاره می‌کند که گفته بود دهقانان فرانسوی به لویی بناپارت به‌عنوان رئیس‌جمهور رای داده بودند، اما حزب نظم امپراتوری روم به او وجود آورد که در حکم پدیده‌ای است بالای سر جامعه و مستقل از آن.



### چرا دولت‌ها به توصیه‌های اقتصادی تفکر جهادی گوش نمی‌کنند؟

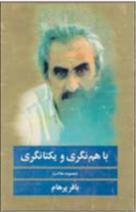
برد. اما چنانچه گذشت ادعاها و نسخه‌های پیشنهادی این گروه حتی در دولت‌های موردعلاقه‌شان نیز جدی گرفته نشد؛ بنابراین نمی‌توان عدم توفیق را به عوامل بیرونی مرتبط کرد. این گروه باید از خود سؤال کند که چرا حتی دولت‌های خودی نیز پیشنهادهایشان را جدی نکرفتند. در این راستا برای بررسی آسیب‌شناسانه این جریان چند پرسش قابل طرح است؛ اولاً مرعوب‌بودن از چه زمانی رخ داده است؟ آیا این امر از ابتدای انقلاب وجود داشته یا از دولت‌های پنجم و ششم (دولت آقای هاشمی) شروع شده است؟ چه زمانی در تقابل با دو جریان فکری، یک جریان مرعوب واقع می‌شود؟ چرا این گروه تا پیش از سخن رهبری درباره اقتصاد مقاومتی، هیچ نکته‌ای دراین‌باره بیان نکرده بودند؟ این جریان چقدر در محافل علمی کشور رسوخ کرده و عرض اندام کرده است؟ این تفکر ماهیت سلبی دارد یا اثباتی؟ و…

اگر فرض مرعوب‌بودن را بپذیریم، سؤال این است که اگر تفکر انقلابی مرعوب نمی‌شد، برای حل معضلات کشور چه نسخه‌ای را توصیه می‌کرد؟ به نظر می‌رسد این جریان در ابتدا باید پاسخ‌های مناسبی برای این پرسش‌ها بیابد.

##### ادامه از صفحه اول

اول فرودین بیابیه‌ای تحت‌عنوان بیانیه‌محققان اقتصاد اسلامی در نقد دولت رئیسی منتشر شد. آنان در نشست‌های سال ۱۴۰۱ با رئیس‌جمهور و وزیر اقتصاد نیز دغدغه‌های خود را مطرح کرده بودند اما دولت در نهایت تصمیم گرفت مسیری دیگر را بپیماید. در نتیجه این گروه با وجود تلاش زیاد برای بر سرکارآمدن دولت مطلوب خویش، پس از مدتی کوتاه به نقد آن پرداختند. به بیانی دیگر، گروه ارزشی و جهادی با روحیه انقلابی در دو دولت مطلوب خویش نتوانست افکار خود را به منصفه ظهور برساند و تجربه نوین، متفاوت و موفقی را تحقق ببیخشد.

این پرسش پیش می‌آید که چرا این گروه که به مرور زمان سازماندهی و انسجام بهتری پیدا کرده‌اند، نتوانستند دیدگاه‌های خود را در عرصه اقتصاد تحقق ببخشند و دولت‌نمدان مورد حمایتشان در عمل به آنان پشت کردند. دکتر درخشان در مناظره با دکتر غنی‌زاد، دلیل آن را تأثیرگذاری تبلیغات وسیع علم اقتصاد و لیبرالیسم بر روحیه انقلابی و مقهورشدن آنان بیان کرد. وی علم اقتصاد و لیبرالیسم را مترادف به کار



همزیستی خود با دیگران تعیین می‌کند. زیرا حتی آن وجه از

کمال آزادی که از دیدگاه روان‌شناسی فردی تصور می‌رود، سوزه

بشری بتواند از آن برخوردار شود… یا حتی آن وجه از کردار فردی

مطلقاً آزاد که در پدیده خودکشی بدان برمی‌خورد، چون نیک بن‌گریم هیچ‌کدام ممکن نیست مگر همچنان بر پایه امکان همزیستی تعارض‌آمیز خود با غیر؛ غیری که در چنین مواردی معمولاً در قالب تصوراتی چون ناخودآگاهی، جنون یا نفس اماره (شهوات، غرایز حیوانی…)، یا به‌طور کلی درتمنیسیم وجودی، یعنی غیر در معنای فلسفی کلمه، در برابر خود قرار می‌گیرد؛ یا ممکن نیست مگر بر پایه نوعی کردار نامشروط در نفی یا اثبات غیر در معنای روان‌شناختی، اجتماعی یا فلسفی کلمه، چنان‌که در مورد خودکشی می‌بینیم». بر این اساس پرهام می‌گوید آزادی اساساً پدیده زندگی اجتماعی است و زندگی اجتماعی نیز نشان‌دهنده تحولی در سرگذشت آزادی است و به عبارت دیگر آزادی تاریخی دارد و آنچه ما امروز آزادی می‌نامیم از تاریخ مدرنیته جدا نیست. پرهام می‌گوید مفهوم مدرن آزادی همان چیزی است که در بند ۱۱ اعلامیه حقوق بشر به آن استناد شده است.